

روان‌شناسی رشد اخلاقی، ارزشی و دینی در نوجوانی و جوانی «قسمت دوم»

دکتر حسین لطف‌آبادی

استاد دانشکده روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

چگونگی رشد اخلاقی، ارزشی و دینی در نوجوانان و جوانان از موضوعات مهم روان‌شناسی رشد است که روان‌شناسان بزرگ درباره آن به تحقیق و نظریه پردازی پرداخته‌اند. این تحقیق تلاشی دیگر در این راستا است که می‌کوشد تا چگونگی رشد و پرورش اخلاقی و دینی نوجوانان و جوانان را هم بر پایه دانش روان‌شناسی رشد و هم با تکیه بر یافته‌های دانش روان‌شناسی تربیتی، تبیین نماید. سعی بر این است که با نگرشی نو چگونگی رشد اخلاقی و ارزشی نوجوانان و جوانان را بررسی و نظریه تازه‌ای را در باب مراحل شکل‌گیری و رشد دینی ارائه دهد.

کیفیت تعامل اجتماعی با دیگران و پیامهای اخلاقی که در این ارتباطها به نوجوانان و جوانان داده می‌شود بسیار قویتر از آموزشهای مستقیم اخلاقی است که معلم یا استاد در کلاس درس ارائه می‌کند.

برای آنکه معلمان و والدین سهم مثبتی در رشد اخلاقی و دینی نوجوانان و جوانان داشته باشند باید روابط محترمانه‌ای را با آنان ایجاد کنند. نوجوانان و جوانان نیاز به راهنمایی دارند و این راهنمایی باید در جریان یک ارتباط متقابل محترمانه به آنان ارائه شود، چرا که رشد اخلاقی و دینی نه فقط ناشی از تواناییهای فکری بلکه همچنین حاصل چگونگی روابط با والدین و مربیان و معلمان و همسالان و نوع ارزشهای اجتماعی - فرهنگی

و عواطفی است که در این ارتباطها با نوجوانان و جوانان مبادله می‌شود. ترکیب پویای ویژگیهای انگیزشی، شناختی، عاطفی، اجتماعی و فرهنگی باعث می‌شود وی پذیرای رفتار اخلاقی باشد، یعنی هم به ارزشهای اخلاقی اولویت بدهد و هم به خداوند و جاودانگی خیر و فضیلت و ارزش انسانی خود و دیگران ایمان داشته باشد.

لازم به یادآوری است، به دلیل حجم زیاد مقاله، بخش نخست آن در شماره ۲۹ فصلنامه آمده است و اینک در این شماره قسمت دوم آن از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت.

**واژه‌های کلیدی: رشد اخلاقی؛ تفکر اخلاقی؛
اخلاق تابعی؛ وجدان اخلاقی؛ اخلاق مبتنی بر
عدالت؛ اخلاق مبتنی بر مراقبت؛ رشد قضاوت؛
فراشناخت؛ داوری ارزشی.**

رشد دینی در نوجوانی و جوانی

در دوره نوجوانی است که نوجوانان، هم از نظر احساس نیاز به پرستش کمال مطلق و هم از بابت تفکر انتزاعی برای روی آوردن به دین و فهم مفاهیم پیچیده دینی، آمادگیهای مقدماتی احساسی و ذهنی لازم را به دست می‌آورند و خانواده و مدرسه و مراکز دینی فرصت مناسبی در اختیار دارند که باور و رفتار دینی را نیز به آنان بیاموزند. آمادگیهای انگیزشی و احساسی و عقلانی دینی از درون فرد جوانه می‌زند و محیط تربیتی بیرونی است که اگر جاذبه‌های مناسب و روشهای درستی را به کار گیرد می‌تواند ایمان مذهبی نوجوان را تقویت کند و عالیترین تکیه گاه روح انسان، یعنی ایمان به خداوند، را در دل و جان او بنشانند.

باورهای مذهبی نوجوانان منعکس‌کننده سطح رشد

شناختی آنان نیز هست (نلسون^۱ و همکاران، الکیند^۲، ۱۹۷۷؛ ماسن^۳ و همکاران، ۱۹۹۰). این باورها در فاصله سنی ۱۲ تا ۱۸ سالگی از حالت خشک و لفظی خود خارج می‌شود و جنبه انتزاعی پر قدرتی به خود می‌گیرد (الکیند، ۱۹۸۷؛ فاولر^۴، ۱۹۸۱؛ فارل^۵، ۱۹۸۲). مثلاً مفهوم خداوند که در سالهای قبل از نوجوانی به صورت پدری توانا و دانا و مهربان در نظر کودک بود، حال در دوره نوجوانی به صورت برترین وجود مجرد و بی‌همتا در ذهن و دل نوجوان جای می‌گیرد.

دیدگاه‌های مذهبی نوجوان که قبلاً حالتی خشک و جزمی داشت، اکنون به مدارا و شکیبایی آراسته می‌شود و خرافه‌های مذهبی نیز، به سود اصول محکم دینی و اخلاقی، تدریجاً کنار گذاشته می‌شود. تحقیقات واکر و همکاران (۱۹۹۵) نشان می‌دهد که اکثر نوجوانان در پاسخ به این سؤال که «اگر بین برخی از دستوره‌های مذهبی و اصول اخلاقی تضادی وجود داشته باشد شما کدامیک را مقدم می‌دانید؟» اکثر نوجوانان بر این باور بودند که اصول اخلاقی مقدم است. فقط ۱۱ درصد از نوجوانان اظهار داشته بودند که آن دستور مذهبی را بر اصول اخلاقی ترجیح می‌دهند.

ریشه‌های دین‌داری و خداشناسی در فطرت و طبیعت انسان و در تاریخ و فرهنگ او عمیقتر از آن است که نگرشهای مادی‌گرای بتوانند آن را از آدمی بگیرند. هفتاد سال ریشه‌کنیهای دینی توسط کمونیستها در شوروی

1. nelson

2. elkind

3. mussen

4. fowler

5. farel

سابق راه به جایی نبرد و سبک زندگی مادی‌گرای انگلیسی - امریکایی نیز در این راه موفقیت چندانی نداشته است. مذهب رسمی ممکن است در میان نوجوانان و جوانان، به دلیل نادرستیهای متولیان رسمی دینی یا به سبب وصله پینه‌هایی که در طول تاریخ یک دین به اصول و محکومات آن چسبانده شده است، تضعیف شود ولی باور به خداوند یا روح جاودانه هستی و دین‌داری قلبی مردم حتی در جامعه کاملاً مادی‌گرای امریکا، همچنان پا بر جای می‌ماند.

نتایج بررسیهای انستیتوی بین‌المللی گالوپ^۱ که با عنوان جوانان امریکا^۲ (۱۹۸۸) به چاپ رسیده نشان می‌دهد که بیش از ۹۰ درصد نوجوانان و جوانان امریکایی اظهار داشته‌اند که به خداوند ایمان دارند. در مطالعه دیگری که گالوپ^۳ و بزیلا^۴ (۱۹۹۲) انجام دادند به این نتیجه رسیدند که ۹۵ درصد نوجوانان ۱۳ تا ۱۸ ساله به خداوند اعتقاد دارند، در یک هفته قبل از پاسخگویی به سؤالات آن تحقیق، عملاً فعالیت مذهبی کرده بودند و معتقد بودند که ایمان دینی امری کاملاً مهم در زندگی است.

آن طور که از تحقیقات فوق و از سایر پژوهشها بر می‌آید، تعداد قابل توجهی از کسانی که در شمار چند درصد غیر معتقد به حساب آمده‌اند دانشجویان کالجها هستند. به بیان دیگر، نوجوانان دبیرستانی و جوانان دانشگاهی، برخلاف دانشجویان رده پایینتری که در کالجها درس می‌خوانند، عموماً افرادی معتقد به خداوند

1. gallup international institute

2. america s youth

3. gallup

4. bezilla

بوده و گروهی از آنان در مراسم مذهبی نیز شرکت می‌کرده‌اند. پاتوین^۱ و همکاران (۱۹۷۶) و یانکلوویچ (۱۹۸۱) نیز در بررسیهای خود قبلاً به نتایج مشابهی دست یافته بودند. باخمن^۲، یانستون^۳، و اومالی^۴ (۱۹۹۲ و ۱۹۹۴) نیز همین نتیجه گریها را، با اندکی تفاوت، از تحقیقات خود به دست آورده‌اند.

آنچه از تحقیقات بر می‌آید این است که عامل اصلی کم اعتقادی گروهی از نوجوانان و جوانان به مذهب، عملکردهای نادرست متولیان مذهب رسمی و برخی نگرشها و دستور کارهایی است که به اصل باورهای دینی لطمه می‌زند. ماین و همکاران (۱۹۹۰) و واکر و همکاران (۱۹۹۵) نشان می‌دهند که نیمی از نوجوانان و جوانان امریکایی معتقدند که عملکردهای کلیسا برای فهم وضعیت و نیازهای جنسی آنان، تناسبی با واقعیتهای زندگی نوجوانان ندارد. به نظر آنان، کلیسا تمایلات طبیعی را که خداوند در نهاد آدمی گذاشته است، انکار می‌کند و به حقوق انسانی جوانان توجهی ندارد. با این همه اعتقاد قلبی نوجوانان و جوانان به خداوند همچنان به جای خود باقی است.

البته موضوع دیدگاههای مذهبی در مسائلی چون مساله جنسی حساستر و پیچیده‌تر از آن است که بتوان در اینجا از آن گفتگو کرد لیکن اشاره مختصری به برخی تحقیقاتی که در این مورد وجود دارد می‌تواند زمینه ذهنی بهتری برای بررسیهای بیشتر فراهم کند. تحقیقات

1. potvin

2. yankelovich

3. bachman

4. johnston

5. o malley

موجود، موضوع تعلقات مذهبی نوجوانان و جوانان در محیط‌های مذهبی مسیحیت را از زاویه نگرش و رفتارهای جنسی آنان بررسی کرده است (مک لافلین و همکاران، ۱۹۹۷). همان طور که می‌دانیم، بخش اعظم دنیای مسیحیت مخالف روابط جنسی خارج از ازدواج است. این نگرش بخصوص در گذشته مسیحیت بسیار قوی تر بوده ولی آموزشهای کلیسا در چند دهه اخیر تغییر و تعدیل یافته و اکثر کلیساها ترجیح می‌دهند به طور جدی وارد این مساله نشوند چون بسیاری از طرفداران خود را از دست خواهند داد. فرض آنان این است که طرفداری نوجوانان و جوانان از کلیسا بسیار مهمتر از چگونگی نگرش و رفتار آنان در مورد این مساله است.^۳

برخی دیگر از تحقیقات (تورنتون و کامبرن^۲، ۱۹۸۹) نشان می‌دهد نوجوانان و جوانانی که تعلق و وابستگی محکمتری به کلیسا دارند و به طور مستمر در مراسم آن شرکت می‌کنند عموماً نگرشی منفی نسبت به ارتباط جنسی خارج از ازدواج دارند، اطلاعات و تجربه اندکی در این مورد دارند و دوستان خود را نیز از افراد همانند خویش انتخاب می‌کنند. تنوع دیدگاههای گروهها و فرقه‌های مختلفی که خود را به مسیحیت منتسب می‌دانند، هم در این مورد و هم در موارد دیگر، بسیار فراوان است.

این تنوع دیدگاهها صرفاً یک مساله مذهبی و فرهنگی نیست بلکه اساساً یک مساله اجتماعی - سیاسی نیز هست.

1. mclaughlin

2. thornton

3. camburn

فرقه‌گرایی مذهبی به جای دین باوری و دینداری

ایمان طبیعی دینی و نیاز به منابع اتکای روحانی می‌تواند در شرایط نابهنجار تربیتی و اجتماعی، به افراطی‌گری و فرقه‌گرایی مذهبی تبدیل شود و به جای پاسخگویی به رشد و کمال فرد، نوجوانان و جوانانی را که دستگاه روانی در هم فشرده و نابهنجاری دارند به ورطهٔ تعصبات و کینه‌توزی و ترور و امثال آن بکشاند و آنان را به ابزار کار قدرتمندان اقتصادی و سیاسی که سررشتهٔ ایجاد و ادارهٔ این فرقه‌ها را در پشت صحنه به دست دارند، تبدیل کند.

مثلاً در ایالات متحده در حال حاضر در حدود پنج هزار فرقه و آیین شبه مذهبی وجود دارد که در بیست سالهٔ اخیر بیش از بیست میلیون نفر از امریکائیان عضویت آنها را داشته‌اند (سینگر، ۱۹۹۲) تعداد اعضای هر یک از این فرقه‌ها گاهی اندک و گاهی بسیار زیاد بوده و در مواردی گسترش بین‌المللی نیز داشته و تعداد اعضای یک فرقه به ارقام میلیونی نیز رسیده است عضویت در این فرقه‌ها مستلزم ایمان و سرسپردگی کامل فرد به تمام اصول و فروع فکری و رفتاری دیکته شده از جانب رهبری فرقه است.

فرقه‌گرایی به شکل‌های مختلفی بروز می‌کند که یکی از آنها فرقه‌گرایی افراطی مذهبی است. فرقه سیاسی - اجتماعی نیز در کشورهای مختلف به چشم می‌خورد. مثلاً در کشورهای خاور میانه فرقه‌های سیاسی - اجتماعی (که گاهی رنگ مذهبی نیز به خود می‌گیرند) بیشتر است. گروه‌های نئونازیست که مظهر خشونت و

جنایت سفید پوستان اروپایی در کشورهای غربی هستند از این جمله به شمار می‌آیند.

کلارک (۱۹۹۲) ^۱ می‌نویسد بر خلاف تصور برخی که «نئونازیست‌های سر تراشیده» را محصول و زائیده آلمان می‌دانند، واقعیت این است که اینان اول بار در اوائل دهه ۱۹۷۰ در انگلیس پیدا شدند و با سر تراشیده و بدنهای خال کوبی شده و چکمه‌های سیاه و لباسها و حرکات کاملاً عجیب، با برخوردهای کاملاً وحشیانه به ارباب و ضرب و جرح و قتل اقلیتهای غیر اروپایی پرداختند و آنگاه فعالیت‌های مشابه در کشورهای آلمان و اتریش و سوئد و امریکا و سایر کشورهای غربی نیز شکل گرفت. در طی سه دهه اخیر نیز هر جا لازم بوده است از این اوباشان به عنوان گروه‌های فشار بر اقلیتهایی که اروپایی نیستند استفاده شده است.

در واقع سر منشأ اولیه بسیاری از خرده فرهنگهای شیطنی و فرقه گراییهای افراطی مدرن را باید در انگلیس و امریکا جستجو کرد. در این کشورها است که اکثر طرز فکرهای شیطنی جدید (از قبیل پوچی‌گرایی، هیپی‌گری، پانکیسم، همجنس‌گرایی، فمینیسم، و امثال اینها) طراحی می‌شود و به اجرا در می‌آید و آنگاه در سایر کشورهای غربی، که سبک زندگی همانند و منافع مشترکی با انگلیس و امریکا دارند، رواج می‌یابد و سپس به کشورهای دیگر (از جمله، کشورهای در حال توسعه) نفوذ می‌کند و وسیله سرگرم کردن و آلوده کردن نوجوانان و جوانان و تخریب فرهنگ ملی در این کشورها می‌شود.

1. clark

2. neo-nazi skinheads

رواج دادن طرز فکرها و رفتارهای شیطانی مذکور در میان نوجوانان و جوانان یک توطئه بزرگ و فتنه بی نظیر تاریخی و یکی از ابزارهای مهم توسعه فرهنگ آنگلو-ساکسون در جهان است.

با چنین فتنه‌هایی است که کشورهای غربی، خاصه انگلیس و امریکا، در ادامه تجاوزهای نظامی و جنگهای سرد و گرم و استثمار اقتصادی و حیل‌های بیشمار سیاسی و اجتماعی، توانسته‌اند قسمت اعظم جهان را به زیر سلطه و تملک خویش در آورند و با غارت اقتصادی کشورها و استحاله فرهنگ نواستعماری ملتها، خود را به قدرت بلامنازع جهان تبدیل کنند و بخش بزرگی از مردم جهان را به افلاس بکشانند.

متأسفانه هر چه زمان می‌گذرد بر شدت و قدرت تخریبی این هجوم فرهنگی اجتماعی ممالک جهان اول (خاصه کشورهای موسوم به گروه هشت) به ممالک جهان دوم (یعنی تمام کشورهای به اصطلاح در حال توسعه) افزوده می‌شود و مردمان محروم و بی‌خبر این کشورهای اخیر که مدام درگیر دعواهای درونی «حیدری‌صفدری» و مشغول برباد دادن سرمایه‌های گوناگون خویش هستند، هر روز تعداد بیشتری از سنگرهای فرهنگی-اجتماعی خود را از دست می‌دهند.

به هر حال و جدا از جوانب سیاسی-اجتماعی موضوع، نوجوانان و جوانان بیش از همه افراد دیگر در معرض خطر جدا شدن از اصالت‌های فرهنگی و روی آوردن به فرقه‌گرایی هستند.

این خطر به خصوص در عصر حاضر که زندگی بشر بسیار پیچیده شده و صاحبان سرمایه و تکنولوژی و

ابزارهای الکترونیکی برتر بر زندگی انسان تسلط یافته و تهاجم فرهنگی خود را برای اشاعهٔ شبهه فرهنگی مدرن خویش و از بین بردن فرهنگهای دیگر شدت بخشیده‌اند، نوجوانان و جوانان ما را نیز تهدید می‌کند. مارگارت سینگر، که متخصص روان‌شناسی فرقه گرایی است می‌نویسد: «تقریباً هر فردی، در یک دورهٔ آسیب‌پذیری از زندگی خود، وضعیتی پیدا می‌کند که ممکن است جذب فرقهٔ معینی بشود» (۱۹۹۲، صفحهٔ ۷۰۰). دوره‌های انتقالی (مثلاً از نوجوانی به جوانی)، دوره‌هایی که فرد دچار سختیهای زیاد و تجربهٔ فقدان می‌شود، زمانی که فرد عمیقاً احساس تنهایی می‌کند یا با خانوادهٔ خود درگیر مشکلات جدی است، نمونه‌هایی از این دوره‌های آسیب‌پذیری و افتادن به دام فرقه‌های افراطی است. عضویت در این فرقه‌ها که فرد را به طور کامل در خود می‌پذیرند، نوعی اطمینان خاطر و احساس تعلق به وجود می‌آورد و نوجوان یا جوانی که عضو آن می‌شود راه‌گزینی برای خود پیدا می‌کند، به جبران کمبودهایش می‌پردازد، و مشکلاتش را از یاد می‌برد (کانگرو پیترسون، ۱۹۸۴؛ رایت و پایپر، ۱۹۸۶؛ دامنفوس و کراوچ، ۱۹۹۲).

این فرقه‌های شبهه مذهبی در همه جای جهان وجود دارد و مؤسسان و رهبران آنها در هر کشوری نامهای فریبندهٔ متناسب با حال و هوا و فرهنگ و مذهب آن کشور را روی خود و فرقهٔ خود می‌گذارند با بتوانند نوجوانان و جوانان

1. margaret singer

2. peterson

3. wright

4. piper

5. dampousse

6. crouch

را به خود جلب کنند. رهبران این فرقه‌ها اسامی مستعار دهن پرکن و رفتار و کلام و ظاهر پر جاذبه برای خود درست می‌کنند.

مثلاً نام رهبر یکی از فرقه‌های مشهوری که در مکزیک وجود دارد و فعالیت‌های آن در سال ۱۹۸۹ برای مردم کشف شد، آدولفو دو جیسوس کونستانزو است که اسم هیتلر جنایتکار را در کنار نام مقدس عیسی مسیح گذاشته و با افزودن یک نام پر جاذبه اسپانیولی، وسیله‌ای برای شیفته کردن نوجوانان و جوانان معصوم فراهم کرده است.

متأسفانه زرق و برق ظاهری، پیچیدگی و مخفی کاری، آداب و رسوم بسیار دقیق و غیر قابل ترک، دشمن و نادان خطاب کردن همهٔ مردمان دیگری که در خارج از فرقه هستند، نسبت دادن نامهای زشت به دیگران و اختصاص دادن بهترین نامها به خود، فریبندگی زیادی برای نوجوانان و جوانان دارد و فرقه‌های افراطی مذهبی از این ابزارهای فریبنده کاملاً استفاده می‌کنند. به عنوان مثال نامهای فریبندهٔ چند فرقهٔ مذهبی مشهور و بزرگ امریکایی را که نوجوانان و جوانان بسیاری را گرد خود جمع کرده‌اند، ذکر می‌کنیم: کلیسای وحدت بخش مهتاب خورشید مایونگ؛^۱ هیأت مذهبی نور الهی ماهاراجه جی؛^۲ انستیتوی وجدان باطنی کریشنا؛^۳ فرزندان خداوند؛^۴ و کلیسای دانش شناسی (لیواین، ۱۹۸۴).

1. adolpho de jesus constanzo

2. the unification church of sun myung moon(the moonies)

3. the divine light misson of maharaga gi

4. the institute of krishna consciousness

5. the children of god

6. the church of scientology

ما ایرانیان نیز با اسامی مفتون کننده فرقه‌های افراطی نظیر سپاه صحابه و طالبان و مجاهدین و دهها امثال آن آشنایی داریم و شما خود می‌توانید هر یک از آنها را به یاد بیاورید و فتنه‌های فرقه‌گرایانه‌ای را که زیر نام خداوند و پیامبر و خلق و توده مردم و غیره بر پا می‌کنند شناسایی کنید.

مثلاً می‌توانید بررسی کنید که چگونه رهبر یکی از این فرقه‌ها در افغانستان خود را «امیرالمؤمنین» می‌نامد و با مخفی شدن زیر نام مقدس پیامبر اکرم و خلیفه دوم و بزرگان دینی به جنایت رهبران و سران این گونه فرقه‌ها بسیار قدرت طلب و بی‌رحم، شستشو دهنده مغز نوجوانان و جوانان و تسخیر کننده روح آنان، و وادار کننده طرفداران خود به جنایت و تجاوز به حقوق دیگران هستند.

نوجوانان و جوانانی که به قول سینگر، «در یک دوره آسیب‌پذیری از زندگی خود» جذب این فرقه‌ها می‌شوند، مدتها تحت آموزشهای نظری و عملی قرار می‌گیرند و مرحله به مرحله به حلقه‌های مرکزی فرقه نزدیکتر می‌شوند و اگر در این راه کمترین نشانه پشیمانی و بازگشت به زندگی عادی از خود نشان دهند با سخت‌ترین مکافات از جانب بقیه اعضای فرقه مواجه خواهند شد. سبک زندگی، چگونگی گذران زندگی روزمره، تأمین و تقسیم درآمد، امور مربوط به ازدواج و سایر مسائل شخصی اعضای گروه نیز بر حسب رسوم و قواعد معمول در فرقه صورت می‌گیرد. در یک فرقه افراطی

مذهبی یا غیر مذهبی، فرد هویت و موجودیتی ندارد. آنچه هست فرقه است و امر و نهی‌های آن (گالانتر، ۱۹۸۹).

برای پاسخگویی به این سؤال که چرا و کدام نوجوان و جوان به فرقه‌های افراطی مذهبی روی می‌آورد، تحقیقاتی صورت گرفته و از آن میان اسپیلک (۱۹۹۱) به این نتیجه رسیده است که درهم شکسته شدن و فقر ارتباط انسانی نوجوان و جوان با خانواده و نیز نارساییها و نارسائیهای مراکز مذهبی رسمی علت اصلی جذب شدن نوجوانان و جوانان به فرقه‌های افراطی مذهبی است.

در این باره نیز که کدام دسته از نوجوانان و جوانان به این فرقه‌ها روی می‌آورند پژوهشهایی صورت گرفته که از جمله می‌توان نتایج بررسیهای سواپ (۱۹۸۰) را که برای این نوجوانان و جوانان شش ویژگی اسارت‌آور بر می‌شمارد، ذکر کرد:

۱. آرمان‌گرایی افراطی، وقتی که آموزشهای قبلی مذهبی در خانواده و مدرسه و از جانب رهبران مذهبی و دوستان و سایرین بگونه‌ای افراطی ارائه شده باشد و نوجوان با روحیه کمال جویی شدید بار آمده باشد، زمینه مساعد برای سوء استفاده فرقه‌های افراطی فراهم است و می‌توانند فرد را با این استدلال که فرقه آنها بهتر از همه می‌تواند به آرمانهای وی جامعه عمل بپوشاند، به درون خود جذب کنند.

۲. سرسپردگی قبلی مذهبی، وقتی که رابطه شدید مذهبی بین فرد و رهبران یا معلمان یا دوستان مذهبی

1. galanter

2. spilka

3. swope

وجود داشته و احساس سرسپردگی شدید مذهبی در فرد تقویت شده باشد، فرقه‌های مذهبی افراطی می‌توانند این سرسپردگی و نگرش معصومانه را در جهت آرمانهای خود تغییر دهند و به فرد بقبولانند که فقط در فرقه آنان می‌تواند به باورها و وظایف مذهبی عمل کند و برای این منظور باید کاملاً مطیع اوامر رهبری فرقه باشد.

۳. کنجکاوی بیش از حد، هم در دبیرستانها و هم در محیطهای دانشگاهی، نوجوانان و جوانان تیز هوش در پی گروههای جالبی از دوستان هستند که به آنان بپیوندند. این دوستان ممکن است وابستگیهای فرقه‌ای داشته باشند و آنها را به جلساتی که برای نوجوانان و جوانان جذبه زیادی دارد دعوت کنند و آنها را به درون خود بکشانند. در این نشست و برخاستها است که بحث و گفتگوهای مفصل در باره مسائل بزرگ (مثلاً مسائل جهانی، مذهب، اخلاق، تعلیم و تربیت، سیاست، اقتصاد و امثال آن) پیش می‌آید و نوجوان یا جوان کنجکاوی را که از هدف این نشستها بی‌خبر است تدریجاً به درون فرقه می‌کشاند.

۴. جدا شدن از خانواده. بسیاری از نوجوانان و جوانان موفق به درون فرقه معین کشیده می‌شوند که برای اول بار دور از خانواده خود هستند و استقلال عمل پیدا کرده‌اند. والدین این افراد نیز معمولاً نمی‌دانند که فرزند آنها اوقات فراغت خود را چگونه و با چه کسانی می‌گذراند و حتی خبردار هم نمی‌شوند که فرزند آنها درس و کار را رها کرده و وقت خود را با دوستانش می‌گذراند. این گونه از نوجوانان و جوانان طمعه خوبی برای فرقه‌های افراطی هستند. کافی است مقداری محبت و کمک مالی و

غیره نیز به آنان بشود تا به راحتی به عضویت فرقه در آیند.

۵. بحران جستجو هویت. تمام نوجوانان و جوانان با مسأله شکل‌گیری هویت روبرو هستند و درصد اندکی از آنان که قبلاً مشکلات بیشتری داشته‌اند در این جستجوی هویت دچار بحران می‌شوند. در چنین وضعیتی است که فرد، در جریان دستیابی به نقاط قوت و ضعف و نظام ارزشی و هدفهای زندگی و باورهای اجتماعی و دینی، ممکن است به دام یک فرقه افراطی مذهبی بیفتد و به اسارت باورها و اهداف و عملکردهای آن در آید.

۶. احساس ناامنی. نوجوانان و جوانان کنجکاوی که در پی کسب تجارب تازه هستند و می‌خواهند هویت خویش را روشنتر کنند، ولی ارتباط محکمی با خانواده و اقوام و همسالان خود ندارند دچار ناامنی می‌شوند. این احساس ناامنی و بی‌پناهی باعث می‌شود تا به محض آنکه چهره‌ای ناآشنا با لبخند و محبت و دلسوزی با آنان رابطه بگیرد خود را به او نزدیک کنند، غافل از آنکه هدف از این «شلیک محبت و دلسوزی» به اسارت درآوردن تمام وجود اوست.

رشد باورهای مذهبی در نوجوانی و جوانی

انتقال باورهای مذهبی به کودکان و نوجوانان و جوانان اساساً توسط خانواده صورت می‌گیرد و مدرسه و اماکن مذهبی نیز نقش ثانوی خود را در این انتقال ایفا می‌کنند. باورهای مذهبی هم در نحوه تفکر فرد در باره هستی، هم در احساسات و عواطف او نسبت به خود و دیگران و هم در رفتار او در برخورد با مسائلی که با آنها رو به رو است

تأثیر غیر قابل انکاری دارد (کلارک^۱ و همکاران، ۱۹۹۸؛ هوگ^۲ و دوزولتا^۳، ۱۹۸۸).

در مطالعاتی که در مورد رابطه میان مذهبی بودن مادر و پدر (بر اساس دو عامل نگرش مادر و پدر نسبت به اهمیت مذهب و شرکت آنان در تکالیف مذهبی) و مذهبی شدن فرزندان صورت گرفت (کلارک و ورتینگتون^۴؛ ۱۹۸۷؛ الیس^۵ و ویجمن^۶، ۱۹۹۸) این نتیجه به دست آمد که نقش مادر در مذهبی شدن دختر و نقش پدر در مذهبی شدن پسر بیشتر است و در صورتی که بین مادر و پدر اتفاق نظر و عمل مذهبی وجود داشته باشد این تأثیر هم روی دختران و هم روی پسران بیشتر خواهد بود. همچنین، وقتی که اتفاق نظر مذهبی بین پدر و مادر وجود نداشته باشد تأثیر پدر بر تربیت مذهبی فرزندان بیشتر است.

اوزوراک^۷ (۱۹۸۶) نیز نشان داده است که شرکت والدین در تکالیف و مراسم مذهبی و بحث و گفتگوهای مذهبی در خانواده باعث انتقال باورها و عملکردهای دینی به نوجوانان می‌شود. به ویژه پسران از این بابت تأثیر پذیری بیشتری دارند، یعنی وقتی که پدر به تکالیف مذهبی عمل نکند و در اماکن مذهبی حضور نداشته باشد، پسر نوجوان او نیز با روحیه مذهبی بار نخواهد آمد (کلارک و همکاران، ۱۹۸۸). به بیان دیگر، ثبات و استمرار عقاید و عملکردهای دینی پدران نقش اساسی را در شکل‌گیری باورها و عملکردهای دینی پسران

1. clark

2. hoge

3. duzuleta

4. worthington

5. ellis

6. wagemann

7. ozorak

نوجوان دارد.

تحقیقات نشان می‌دهد که نوع مناسبات در خانواده باعث ایجاد فضایی از زندگی می‌شود که تأثیر مهمی در افزایش یا کاهش باورهای دینی فرزندان نوجوان و جوان به جای می‌گذارد.

آن دسته از والدین که هم از فرزندان حمایت می‌کنند و هم روی آنان کنترل دارند، فرزندان را تربیت می‌کنند که ارزشهای دینی و اخلاقی مشابه والدین خود خواهند داشت. اما والدینی که فرزندان خود را کاملاً حمایت می‌کنند، ولی کنترلی روی آنان ندارند و نیز والدینی که نه حمایت چندانی از فرزندان خود می‌کنند و نه کنترلی روی آنان دارند، فرزندان تربیت خواهند کرد که باورها و ارزشهای اخلاقی آنان شباهت چندانی به باورها و ارزشهای اخلاقی پدر و مادرشان نخواهد داشت (کلارک و همکاران، ۱۹۸۸). وجود تعارض در خانواده و در بین والدین و فرزندان مانع از انتقال ارزشهای دینی به فرزندان نوجوان می‌شود (آکوک و بنگستون، ۱۹۸۰؛ زرن، ۱۹۸۹).

تقریباً در همه کشورهای، نوجوانان و جوانان عموماً به مذهب علاقه و توجه نشان می‌دهند و والدین و بزرگسالان نیز با کمک به ایجاد و توسعه مراکز مذهبی و با شرکت در مراسم گوناگون مذهبی زمینه مساعدی برای پاسخگویی به نیازهای دینی آنان و انتقال سنن مذهبی فراهم می‌آورند. تحقیقات نیز نشان می‌دهد که اولاً والدین سعی می‌کنند فرزندان خود را با مذهب آشنا کنند و ثانیاً

1. acock

2. bengston

3. zern

کوششهای آنان و سایر بزرگسالان و برنامه‌های مؤسسات گوناگون دولتی و غیردولتی در توجه و علاقه نوجوانان و جوانان به مذهب نقش مهمی دارد (پالوتزیان^۱ ۱۹۹۶).

همین تحقیقات نشان می‌دهد که مردم عموماً دین و مذهب خود را تغییر نمی‌دهند و اگر تغییری در عقاید پایه‌ای افراد پیش آید عموماً در دوره نوجوانی و اوائل جوانی است (پالوتزیان و سانتروک، ۱۹۹۷).

شدت رشد و تغییر در نگرشهای دینی در نوجوانی

حتی کودکانی که در تمام سالهای پیش از نوجوانی تحت آموزش و تلقینهای شدید مذهبی بوده‌اند، باز هم وقتی به سن نوجوانی می‌رسند باورهای مذهبی خود و اطرافیانشان را مورد سؤال قرار می‌دهند. علت مسأله آن است که اولاً تفکر نوجوانان به سطح بالاتری از رشد می‌رسد، ثانیاً و به خصوص در اواخر نوجوانی و اوائل جوانی، کوشش برای اطمینان یافتن از هویت مذهبی خویش شدت می‌یابد و فرد در پی آن است که پاسخ روشنی برای هر یک از عقاید دینی خود پیدا کند. او باید به سؤالات گوناگونی از قبیل سؤالات زیر پاسخ روشنی بدهد:

- من کیستم و چه خصوصیات و افکار و اعتقاداتی دارم؟
- من می‌خواهم چه نوع زندگی داشته باشم و به کجا برسم؟
- چرا من به این جهان آمده‌ام و مقصود از زندگی من

چیست؟

- آیا واقعاً خداوند یا روح جاودانه برتر و بی همتا وجود دارد؟

- آیا باورهای من به دین و خداوند درست است و آیا آنچه که در این باره از پدر و مادر و مدرسه و جامعه یاد گرفته‌ام حقیقت دارد؟

- عقاید واقعی من درباره دین و مذهب چیست؟

مراحل شکل‌گیری و رشد دینی

در مورد رشد تفکر و اعتقاد دینی از دیدگاه روان‌شناسی، همان‌طور که در مورد رشد اخلاقی دیدیم، عموماً به نظر پیازیه اشاره می‌شود. در این جا دیدگاه پیازیه در مورد رشد تفکر دینی را به اختصار توضیح می‌دهیم و سعی می‌کنیم نگرش خود را در مورد رشد دینی که در واقع ترکیبی از یافته‌های دانش روان‌شناسی جدید، فلسفه واقع‌بینی، خردگرایی، و عرفان ایرانی است، به نظر شما برسانیم.

نظریه پیازیه زمینه اولیه‌ای برای فهم رشد شناختی دینی فراهم کرده است. در مطالعه‌ای که گولدمن^۱ (۱۹۶۴) بر اساس تئوری پیازیه، انجام داد چگونگی دریافت کودکان و نوجوانان از برخی تصاویر مذهبی و داستانهای کتاب مقدس مورد بررسی قرار گرفت. این پاسخها سه مرحله رشد تفکر دینی را که با مراحل رشد تفکر در تئوری پیازیه همخوانی دارد، مشخص می‌کرد:

مرحله اول (تا ۷ یا ۸ سالگی) - تفکر مذهبی شهودی

1. goldman

پیش‌عملیاتی^۱.

تفکر کودکان در این مرحله پراکنده و غیر نظام‌دار بود. آنان عموماً یا تصور کاملی از داستانها به دست نمی‌آورند و یا به همه اطلاعات و شواهد موجود در داستانها توجه نمی‌کردند مثلاً در پاسخ به این سؤال که «چرا موسی می‌ترسید به خداوند نگاه کند؟» یکی از کودکان جواب داد «چون خداوند چهره عجیبی داشت».

مرحله دوم (از ۷ یا ۸ تا ۱۳ یا ۱۴ سالگی) - تفکر مذهبی مبتنی بر عملیات عینی^۲. تفکر کودکان در این مرحله بر جزئیات تصاویر و داستانها متمرکز بود مثلاً در پاسخ به همان سؤال فوق یکی از کودکان جواب داد که «چون آتش از کوه بیرون می‌آمد و موسی می‌ترسید که مبادا آتش او را بسوزاند» و کودک دیگری جواب داد «چون نور خیلی شدید بود و اگر موسی به آن نگاه می‌کرد ممکن بود کور شود».

مرحله سوم (از ۱۴ سالگی تا پایان نوجوانی و بعد از آن) - تفکر مذهبی بر عملیات صوری^۳. تفکر نوجوان در این مرحله حالت انتزاعی دارد و دریافت او از مذهب یک دریافت فرضیه‌ای است. مثلاً در پاسخ به همان سؤال بالا یکی از نوجوانان جواب داد که «موسی به این دلیل می‌ترسید به خداوند نگاه کند که خداوند موجود مقدسی است و جهان مملو از گناه است». نوجوان دیگری جواب داد «زیرا عظمت و قدرت خداوند به

1. preoperational intuitive religious thought

2. concrete operational religious thought

3. formal operational religious thought

حدی بود که موسی خود را در مقایسه با آن فوق العاده کوچک احساس می کرد».

سایر تحقیقاتی که بنای کار را بر نظریه پیازده گذاشته اند به نتایج مشابهی دست یافته اند. مثلاً در مطالعه‌ای که اوسر^۱ و گموند^۲ (۱۹۹۱) به عمل آورده اند، قضاوت نوجوان درباره مسائل مذهبی، حاکی از دریافتهای انتزاعی (از قبیل تقدس، آزادی، معنا و امید) بود.

به نظر ما، بنیان رشد دینی، نه فقط رشد شناختی، بلکه اساساً انگیزش درونی فرد برای کشف معنای زندگی، برای دفاع از خود در مقابل تیرگیان زندگی، برای معنی دار کردن زندگی، برای رساندن خویش به کمال، و برای یگانه شدن با تمامیت و وحدت هستی است.

برای فهم روان‌شناسی رشد دینی می‌توانیم از دیدگاه‌های پیازده (۱۹۶۲)، کولبرگ (۱۹۸۱)، اریکسون (۱۹۶۹)، دبس (۱۹۵۶)، فاولر (۱۹۸۱)، یونگ (۱۹۸۳) و برخی از روان‌شناسان دیگر کمک بگیریم اما، به نظر ما، فهم واقعی رشد دینی نه فقط با یافته‌های دانش روان‌شناسی بلکه با تلفیق این یافته‌ها با محک‌های دینی و فلسفه و عرفان میسر است.

با چنین نگرشی است که در این بخش از گفتار کنونی، گامی اولیه در این راه دشوار و زیبا برمی‌داریم، به امید آنکه پژوهش‌های علمی آتی بتواند پیچیدگیها و دقایق موضوع و نقاط قوت و ضعف این نگرش را آشکار سازد و امکان دستیابی به یک تئوری جامع و محکم علمی از

1. oser

2. gmunder

رشد دینی را فراهم آورد.

رشد دینی که روی هم رفته دارای ویژگیهای عمومی سایر جنبه‌های رشد آدمی (یعنی، رشد زیستی، رشد شناختی، رشد عاطفی، رشد اخلاقی و رشد اجتماعی فرهنگی) است، در ارتباط متقابل با سایر جوانب رشد صورت می‌گیرد و امری تدریجی است که در دوره‌هایی از زندگی سرعت بیشتر و کیفیت پیچیده‌تری پیدا می‌کند. این رشد، فرایندی مداوم و تراکمی است، حالتی کلی دارد و همراه با تفاوت‌های فردی است، انعطاف‌پذیر و قابل تغییر است و در شرایط اجتماعی - فرهنگی هر فرد شکل می‌گیرد. هر چهار جنبه اساسی رشد، یعنی جنبه‌های زیستی، شناختی، عاطفی و اجتماعی - فرهنگی از رشد آدمی، با رشد دینی او کاملاً ارتباط دارد. به همین جهت نمی‌توان صرفاً نظر پیازده را که تمام تأکید خود را بر جنبه شناختی متمرکز ساخته است، برای تحلیل و تبیین چگونگی رشد دینی پذیرفت.

تئوری رشد هفت مرحله‌ای اخلاقی و دینی

به نظر ما، با توجه به مهمترین نظریه‌های روان‌شناسی رشد فرد، با بهره‌گیری از فلسفه واقع بینی و خردگرایی و با تکیه بر جوانب مشترک و محکّمات ادیان الهی و مخصوصاً با استفاده از فلسفه و عرفان اسلامی - ایرانی، می‌توان هفت دوره در فرایند رشد ایمان دینی و اخلاق را، از کودکی تا دوره پختگی زندگی بزرگسالی، به شرح زیر در نظر گرفت.

دریافت ما آن است که تحول فرد در این دوره‌های رشدی، به صورتی پویا و تدریجی و طولانی و تراکمی و

با افت خیزهای فراوان رخ می‌دهد هر چند در یک زمان معین ویژگیهای یک دوره بر ساختار روان‌شناختی دینی و اخلاقی فرد تسلط بیشتری دارد اما ترکیب پیچده‌ای از برخی ویژگیهای مراحل دیگر رشد دینی و اخلاقی را نیز می‌توان در هر دوره در یک فرد مشاهده کرد.

دوره اول، ایمان شهودی-تقویتی (دوره اول کودکی تا ۷ سالگی). پس از آنکه کودک به مراقبت‌کننده خویش (مادر یا پدر یا سرپرست) اعتماد پیدا کرد و ایمنی پایه‌ای در دستگاه روانی او شکل گرفت، با توجه به واکنشها و انتظارات سرپرست یا مربی در برابر انگیزه‌ها و تمایلات و رفتارهای خود و بر اساس تقویت مثبت یا منفی وی در مورد کارهای خوب و بد، تصورات شهودی کودک در باره خوبی و بدی و مفاهیم ساده ابتدایی در باره خداوند ایجاد می‌شود.

انگیزه قدرتمندی سازگار برای بقا و کنجکاو و تمایل درونی برای معنی کردن واقعه‌هایی که در محیط زندگی رخ می‌دهد، همراه با رشد شناختی وی و ورود او به تفکر شهودی پیش عملیاتی، دنیای جدیدی از امکانات مختلف را در افق ذهنی او به وجود می‌آورد.

کودک در این دوره از رشد خود، واقعیت و خیال را یکسان تلقی می‌کند، اظهارات و دیدگاههای دینی بزرگسالان و سایر افرادی را که در زندگی او نقشی دارند درونی می‌کند و در نتیجه نوعی وجدان شهودی که صادرکننده فرمانهای مربوط به کارهای خوب و کارهای بد است در درون او شکل می‌گیرد. این وجدان شهودی که ریشه در انگیزه شناختن و معنی کردن و در رشد تفکر و یادگیریهای اجتماعی-فرهنگی کودک دارد، پایه اولیه

رشد ایمان دینی را در او ایجاد می‌کند. به نظر می‌رسد که باورهای بدوی مردم در ادیان بدوی، دربارهٔ ادیان کنونی، با این سطح از رشد فرد منطبق است.

دورهٔ دوم، ایمان افسانه‌ای جزمی (دورهٔ میانه و آخر کودکی، ۸ تا ۱۱ سالگی). در این دوره، تفکر عینی و تفکر کلی اجمالی در مورد مناسبات امور، جانشین تفکر شهودی و درهم آمیختهٔ پیشین می‌شود. کودک می‌تواند فاصلهٔ بین واقعیت و خیال را بشناسد، ولی تفکر او هنوز جزمی است و وسعت انتزاعی و خلوص مفهوم کلی را دارا نیست.

او اکنون به مرحلهٔ تفکر عملیاتی رسیده است و استدلال‌های او نیز به صورت منطقی و عینی در می‌آیند و جهان اطراف خود را دارای نظم و قاعده می‌بیند، اما عینیات را با استفاده از تفکر کلی اجمالی، با افسانه سازی در ذهن خود کامل می‌کند تا در جستجوی خود برای کشف معانی، پاسخ بهتری پیدا کند. در واقع، باورهای دینی او نیز در حد فاصل تجربهٔ عینی و تصور کلی انتزاعی قرار دارد.

و چنین است که کودک دبستانی، مذهب را نیز به صورتی خشک و غیر انتزاعی و داستانهای مذهبی را به صورت تحت‌اللفظی و عینی تعبیر و تفسیر می‌کند و خداوند را در هیأت انسانی معنا می‌کند و او را بیش از هر چیز، همانند بهترین و داناترین تواناترین پدر به ذهن می‌آورد. پدری که خوبی را پاداش می‌دهد و بدی را مکافات می‌کند. بنابراین، خوبی در نظر کودک دبستانی، یک نوع مبادلهٔ عادلانه است. شاید بتوان سطحی از رشد دینی مردم در مسیحت را که قائل به (پدر و پسر و روح القدس)

هستند و مسیح را شستشو کننده گناه مردم می دانند، با این دوره از رشد فرد منطبق دانست.

دوره سوم، ایمان ترکیبی - الگویی (دوره انتقال از کودکی به نوجوانی و اوائل نوجوانی، ۱۲ تا ۱۶ سالگی). در این دوره، نوجوان به آغاز رشد تفکر عملیات صوری می رسد و سعی می کند آنچه در باره مذهب آموخته است به هم مربوط کند و یک نظام اعتقادی برای خود به وجود آورد. ایمان دینی برای نوجوان از یک سو راه یافتن به سوی خیر است و از سوی دیگر راهی است برای اثبات شخصیت خویش.

هر چند که ایمان ترکیبی - الگویی، انتزاعی از ایمان فرد در دو مرحله قبلی است، اما هنوز به صورتی منسجم، که اجزای آن با یکدیگر همخوانی داشته باشد در نیامده است. همچنین نوجوان در این دوره باز هم از اعتقادات مذهبی دیگران پیروی می کند و سرمشقهای انسانی را راهنمای باورهای خویش قرار می دهد. او در عین حال سعی می کند که برای اعتقادات خویش ویژگیهای اختصاصی قائل باشد و به همین جهت ایمان دینی او ایمان احساسی نیز هست. مثلاً او پیرو اعتقاداتی می شود که فرد یا افراد کاملاً مورد علاقه او به آنها باور دارند.

در این دوره نوجوان هنوز نمی تواند به تحلیل دقیق و مقایسه ایدئولوژی و اعتقادات مذهبی مختلف بپردازد. رفتارهای خوب و بد نیز برای نوجوان بر اساس نگرش دیگران نسبت به او و تأثیراتی که این رفتارها در روابط وی با دیگران می گذارد معنا و اهمیت پیدا می کند. اکثر بزرگسالان نیز در همین مرحله از رشد ایمان دینی تثبیت می شوند و در سالهای بعدی زندگی نیز نمی توانند سوی

مراحل بالاتر رشد دینی حرکت کنند. به نظر می‌رسد که ایمان دینی اکثر مردم ما نیز در همین مرحله از رشد دینی تثبیت شده است.

دوره چهارم، ایمان فردی شده و استدلالی (دوره گذار از نوجوانی و اوائل جوانی ۱۷ تا ۲۵ سالگی).

در این مرحله فرد قادر است از منطق صوری یا انتزاعی استفاده کند و استدلالی عقلی را پشتوانه باورهای خود قرار دهد. او همچنین می‌تواند برای اولین بار مسئولیت کامل اعتقادات دینی خود را بر عهده بگیرد. این دوره همزمان با جدا شدن از خانواده و تجربه تشکیل زندگی مستقل و قبول مسؤلیتهای آن است. فردی که به دوره جوانی رسیده است می‌تواند تشخیص دهد که مصالح زندگی او چیست و چگونه باید بکوشد تا راه مناسب حال خویش را طی کند. او با سوالات مشخصی از نوع زیر مواجه است: آیا باید مصالح خویش را مقدم بدارم یا خواست دیگران را؟ آیا باورهای دینی که در سالهای گذشته به من آموخته شده کاملاً درست و مطلق نیست یا آن که در سالهای گذشته به من آموخته شده کاملاً درست و مطلق است یا آن که باورهایی است نسبی که بخشی از آن درست و بخشی نادرست است؟ جوانان در این سن به ارزشهای فرهنگی (از جمله، ارزشهای دینی) شیفتگی مخصوصی نشان می‌دهند. این شیفتگی با تجربه هر فرد معین ارتباط دارد و باز هم، مانند دوره قبل، در نمونه‌های انسانی جلوه می‌کند و او را به تحسین و تمجید و الگوبرداری از چهره‌های مطلوب دینی وامی‌دارد. مسلماً هر جوانی، بر حسب طبیعت و تربیت خاصی که دارد جذب جنبه‌های معینی از ارزشهای فرهنگی می‌شود و از

مسیر مخصوص به خود در جستجوی معنا کردن زندگی و پاسخ یافتن به طبیعت کمال جوی انسانی خود برمی آید.

در این دوره است که نوجوان بیش از همه از جوانان دیگر یاد می‌گیرند و زمانی است که مربی می‌تواند (تربیت جوانان به دست جوانان) را مکمل آموزشهای دینی خود قرار دهد. وضعیت رشد دینی فرد در این دوره ملاک بسیار مناسبی برای قضاوت در باره تربیت پیشین دینی و عملکردهای خانه و مدرسه و نهادهای مذهبی است.

در واقع، هم انگیزشهای عمیق درونی برای معنا کردن زندگی، هم تواناییهای تفکر انتزاعی، و هم چگونگی تربیت دینی و درگیریهای فکری فرد با دیگران در مسائل مربوط به باورهای دینی و ارزشهای اخلاقی است که پایه اساسی وضعیت رشد دینی در مرحله ایمان فردی شده است. استدلالی را تشکیل می‌دهد. دینداری جوانان محدود به باورهای آنان به خداوند و خیر و جمال نیست، بلکه بسیاری از ارزشهای فرهنگی دیگر (شامل ارزشهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیستی) نیز در ادامه ارزشهای دینی و تحت فرمان حیات معنوی فرد قرار می‌گیرد.

اقلیت قابل توجهی از مردم به این مرحله از رشد دینی می‌رسند، ولی غالب آنان نمی‌توانند با موفقیت از آن بگذرند و به مراحل بعدی راه یابند. به این ترتیب، اکثر مردم در دوره سوم و اقلیت قابل توجهی در دوره چهارم باقی می‌مانند. فقط اقلیت کوچکی از مردم، این دورها را پشت سر می‌گذارند و به دوره پنجم از رشد دینی راه

می‌یابند. به نظر می‌رسد که بسیاری از جوانان پیشرو در دین و ایمان در کشور ما (که در عین حال اقلیتی از جامعه هستند) تا این سطح چهارم از رشد دینی پیش می‌آیند و در این دوره است که می‌توان باروش (تربیت این جوانان به دست جوانان باز هم پیشرفته‌تر و با کمک پختگان فرهیخته دین و معرفت و تجربه) گامی در راستای اعتلای ایمان دینی جوانان به سطح بعدی برداشت.

دروه پنجم، ایمان ترکیبی پویا (نیمه دوم جوانی تا سالهای میانه بزرگسالی). اقلیتی از بزرگسالان که ذهن بازتری نسبت به تناقضها و نگرشهای مخالف دارند، به این مرحله از رشد دینی می‌رسند. تفکر فرد در این دوره انعطاف‌پذیر، باز، همه‌جانبه‌نگر و سازگار شونده با راههای جدید فراتر از منطق محض می‌باشد به گونه‌ای که وقتی در حد اعتلای خود بروز می‌کند می‌توان آن را تفکر مابعدصوری یا فراصوری نامید. در این تفکر پیشرفته، ترکیبی از عناصر عینی (رابطه و منطق) با عناصر ذهنی (عناصر مبتنی بر تجربه شخصی و شهودی) مشاهده می‌شود.

با این سطح جدید از تفکر است که فرد علاوه بر منطق و عملیات صوری صرف، از احساس و نتیجه‌گیریهای شخصی خود نیز بهره می‌گیرد، ناهمخوانیها و تضادها و تقصیرها را می‌پذیرد و به مصالحه‌هایی به اقتضای واقعیتها تن در می‌دهد.

فردی که به این مرحله از رشد رسیده است، به استدلال خود جنبه شخصی و اختصاصی می‌دهد و برای حل مسائل مبهم و پیچیده از تجربه شخصی و از تمام نظام روان‌شناختی خود (منطق و انگیزشها و ارزشها و

دریافتهای اجتماعی و فرهنگی و تاریخی) کمک می‌گیرد و به این ترتیب از سطح منطق صوری بسیار فراتر می‌رود. او همچنین، اندیشه‌های گوناگون دینی را از آن خود می‌کند و به ترکیب پویای جنبه‌های گوناگون دینی دست می‌یابد. او در واقع می‌تواند قیود دست و پاگیر را که اسارت‌آمیز است درهم بشکند و دین را در معنای آسان‌کننده زندگی، و نه سخت و تحجرآفرین آن، بفهمد و بدان عمل کند.

چنین ذهن باز و آزاد، هم ریشه در سلامت روان و اندیشه پخته فرد دارد و هم حاکی از آگاهی وی از کمبودهای طبیعی انسانی و محدودیتهای خویش است. نمونه‌ای از چنین افراد کسانی هستند که در پاسخ به مشکلات مربوط به فهم تناقضها و پیچیدگیهای دینی می‌گویند: خداوند را به هر نامی که می‌خواهید بخوانید، پروردگار، روح جاودان هستی، حقیقت هستی، واقعیت جهانی یا عشق. فرقی نمی‌کند که شما او را چه می‌نامید. خداوند وجود دارد و من عمیقاً به آن اعتقاد دارم.

دوره ششم، ایمان هماهنگ شدن با جهان طبیعی و انسانی (دوره میانی بزرگسالی و پس از آن). این دوره سطح بسیار بالاتری از رشد دینی است و در برگیرنده یافتن جایگاه خود در جهان، اعتقاد به یگانه شدن با قوانین طبیعی هستی و تعهد به حرمت گذاشتن به تمام انسانها و درهم شکستن مرزهایی است که آدمیان را از یکدیگر جدا و آنان را با هم بیگانه می‌کند. زندگی خانوادگی و شغلی و اجتماعی و اخلاقی فرد در این دوره با حیات دینی و معنوی او هماهنگ می‌شود و در انگیزه‌های رفتاری او مفهوم وسیعتری از هستی وارد

می‌شود و در نتیجه، رشد فرد از مرحله شخصی به مرحله اتحاد معنوی با دیگران وارد می‌شود. احساس مسؤولیت عمیق نسبت به دیگران در شیوه زندگی این افراد و در اندیشه و عملشان به خوبی تجلی می‌کند و به مرحله کمال شگفت‌انگیزی می‌رسد.

افرادی که به این مرحله از رشد می‌رسند در عالیترین سطح تفکر قرار می‌گیرند، قدرت مسأله‌یابی دارند، می‌توانند دانش موجود را تجدید سازمان کنند و به دریافتهایی برسند که برای دیگران کاملاً عجیب و ناشناخته است. نوع استدلال آنان کاملاً دیالکتیکی است و از مقایسه و تلفیق نظامها برای ایجاد یک نظریه جامع یا یک فراسیستم سطح بالاتر استفاده می‌کنند. آنان نه تنها در اندیشه‌های دینی، بلکه در دریافتهای عرفانی و فلسفی و هنری نیز خلاقیت‌های خاص خود را دارند و مردم عموماً آنان را در شمار نوابغ به حساب می‌آورند. فردی که به این مرحله رشد رسیده قادر است ترکیب زیبایی از ویژگیهای متفاوت را که گاه ممکن است متضاد نیز به نظر برسند، در خود جمع کند. از این دیدگاه، واقعه‌های متعارض، هم در وجود فرد و هم در واقعیت‌های محیط طبیعی و انسانی، بعنوان پدیده‌های متضاد به حساب نمی‌آیند، بلکه همه چیز در تمامیت خود دارای وحدت است و به سویی که مشیت پنهان خداوند و مسیر کمال هستی است ره می‌پوید. افراد معدودی به این سطح عالی و پیچیده از رشد دینی دست می‌یابند و رسیدن به مرحله بعدی از این نیز دشوارتر است.

دوره هفتم، ایمان یگانه شدن با حق و جای گرفتن در وحدت وجود (دوره پختگی و کمال رشد). این دوره

عالیترین مرحله رشد دینی است و درگیرنده نظام اعتقادی ویژه اشراقی متعالی برای پیوستن به حق و جاودانه شدن در وحدت و جاودانگی وجود است، ارزشهای دینی برپایه تعالی محض قرار دارد و برای فردی که به این مرحله از رشد دینی رسیده است، حقیقت و خیر و زیبایی همیشه به عنوان جنبه‌هایی قابل درک از واقعیت تلقی می‌شود و چنین است که او می‌تواند در همه چیز و در همه جا حقیقت هستی را تجربه کند. شخصی که به این سطح دینی یگانه شدن با حق رسیده است همه ارزشها را در زیر عنوان کمال وحدت وجود به هم می‌پیوندد و یگانه می‌سازد و خود در آن جای می‌گیرد.

واقعیت این است که فقط افراد بسیار برجسته‌ای در این جهان به این عالیترین سطح رشد دینی دست می‌یابند. پیامبران و اولیای ادیان الهی، عرفا و حکمای بزرگ، مربیان و معلمان عمیقاً فرهیخته، و شخصیت‌های رشد یافته و پخته‌ای را که بی نام و نشان در گوشه و کنار جهان به سر می‌برند و انوار حیات بخش معانی متعالی زندگی را روشن نگه می‌دارند و شمع وجود خود را مایه روشنایی راه دیگران می‌سازند، در شمار این گروه به حساب آورد.

با توجه به آنچه گفته شد، عوامل رشد دینی و نگرش فرضیه‌ای به مراحل رشد دینی را در دو جدول ۳ و ۴ نشان می‌دهیم.

جدول ۳. عوامل رشد دینی

عوامل بیرونی و کنونی	عوامل درونی و قبلی
شرایط اجتماعی - اقتصادی	تحولات زیستی و قابلیت‌های مغزی

سطح و کیفیت تفکر و شناخت شهودی	وضعیت فرهنگی محیط زندگی
گسترده‌گی عاطفی و انگیزه‌های روانی	فضای دینی و اخلاقی محیط زندگی
شخصیت و نگرشها و یادگیریهای پیشین	کیفیت آموزش‌های دینی و اخلاقی

جدول ۴. نگرش فرضیه‌ای به مراحل رشد دینی

مرحله رشد دینی	محتوای رشد دینی
۱- ایمان شهودی و تقویتی (تا ۷ سالگی)	درجه امنیت پایه‌ای روانی / چگونگی تقویت در کارهای خوب و بد و یادگیری‌های اولیه / تفکر شهودی ابتدایی و پیش عملیاتی / درهم آمیختگی خیال و واقعیت / شکل‌گیری وجدان اولیه
۲- ایمان افسانه‌ای و جزمی (۸ تا ۱۱ سالگی)	رشد تفکر عینی و تفکر کلی اجمالی / تمیز فاصله واقعیت و خیال / تصور جزئی درباره واقعیت‌ها / افسانه‌سازی با کمک عینیات / جزمی‌نگری درباره اندیشه‌های دینی / باور به پاداش و مکافات عینی
۳- ایمان ترکیبی و الگویی (۱۲ تا ۱۶ سالگی)	تفکر انتزاعی درباره مفاهیم مذهبی / نظام دادن به عقاید دینی / اثبات شخصیت خویش با کمک باورهای مذهبی / پیروی از سرمشق‌های دینی / درهم آمیختگی ایمان دینی با عواطف نوجوانی
۴- ایمان فردی شده و استدلالی (۱۷ تا ۲۵ سالگی)	استدلال عقلی به عنوان پشتوانه ایمان دینی / مقایسه طرز فکرهای دینی و انتخاب راه مخصوص به خود / شیفتگی به ارزش‌های دینی و فرهنگی / الگوبرداری از سرمشق‌های دینی / کمال‌طلبی و جستجوی معنای زندگی / فراگیری معانی و رفتارهای دینی از دوستان
۵- ایمان ترکیبی و پویا (نیمه دوم جوانی تا میان‌سالی)	فراتر رفتن از منطق و استدلال در فهم دین / تفکر مابعدصوری و ترکیب کردن استدلال با شهود و تجربه دینی شخصی / یافتن وحدت در درون تناقض‌ها / آزاد کردن خود از تعصبات و قید و بندهای عامیانه / باور و

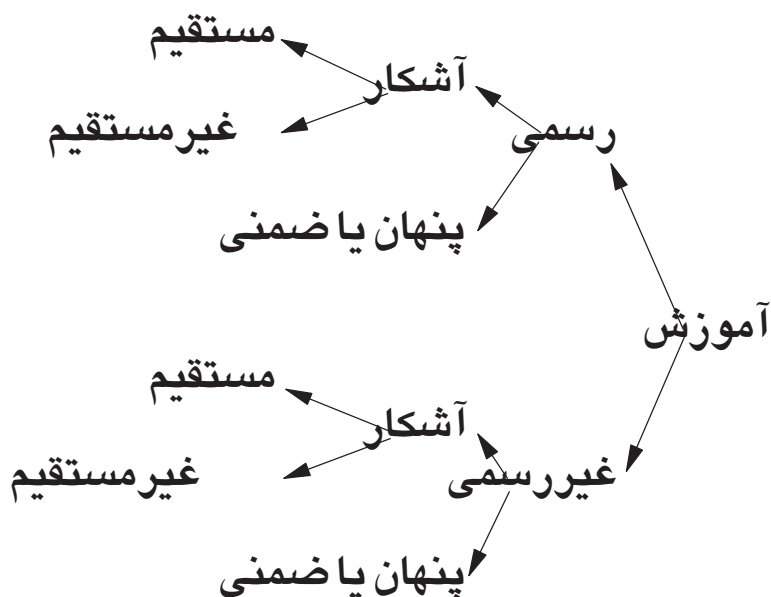
اتکاء واقعی به خداوند و روح جاودان هستی	
یافتن جایگاه خود در جهان / یگانه شدن با قوانین هستی / حرمت گذاشتن به تمام انسان‌ها و اتحاد معنوی با دیگران / هماهنگ کردن زندگی با حیات دینی و معنوی / استدلال دیالکتیکی و رشد قدرت اخلاق / هماهنگ کردن دریافت‌های علمی و فرهنگی و فلسفی و عرفانی	۶. ایمان هماهنگی با جهان طبیعی و انسانی (میانسالی و پس از آن)
نظام اعتقادی اشرافی متعالی / مشاهده حقیقت و خیر و جمال در تمام وجود / تجربه کردن حقیقت هستی در همه چیز / روشنی بخشیدن به حیات معنوی در عالم انسانی / پیوستن به جاودانگی وجود	۷. ایمان یگانه شدن با حق و وحدت وجود (دوره پختگی و کمال رشد)

مسائل مربوط به آموزش اخلاقی و ارزشی و دینی را نیز می‌توان با تکیه بر تمام عواملی که در جدول ۳ اشاره شد و با توجه به مراحل رشد و دینی (جدول ۴) و در مرز مجاور رشد هر فرد در سطح و قابلیت‌هایی که در هر دوره از آموزش قرار دارد، طراحی و اجرا نمود.

آموزش اخلاقی، ارزشی و دینی به نوجوانان و جوانان سالها است که در میان روان شناسان تربیتی بر سر مسأله آموزش ارزشهای اخلاقی و دینی به نوجوانان و جوانان بحث و اتفاق نظر بوده است. برخی معتقدند که مدرسه باید نسبت به ارزشهای باورهای مذهبی بی طرف بماند و بسیاری معتقدند که آموزش رسمی باید بر آموختن ارزشهای اخلاقی و دینی تأکید نماید. به نظر ما، صحبت بر سر «نیاموختن ارزشها» در خانه و مدرسه و جامعه بر ارزشهای معینی معینی می‌چرخد و این

ارزش‌ها به شکلهای گوناگون به نوجوانان و جوانان نیز منتقل می‌شود. بنابراین، ارزش‌ها همیشه آموخته می‌شوند و ما فقط می‌توانیم از چگونگی و شکلهای مختلف «آموختن ارزش‌ها» صحبت کنیم. آموزش رسمی و آموزش غیر رسمی، دو شیوه آموختن ارزش‌ها است که هر یک از اینها نیز دارای دو جنبه است: آموزش پنهان یا ضمنی و آموزش آشکار (که این نیز به دو صورت ارائه می‌شود: آموزش مستقیم و آموزش غیر مستقیم). نگاه کنید به شکل ۵.

شکل ۵. شیوه‌های آموختن ارزش‌ها



گاهی گفته می‌شود که مدارس باید خود را از آموزشهای دینی دور نگه دارند و بدین وسیله به شاگردان فرصت دهند که شخصاً به یادگیری دین و اخلاق بپردازند. افرادی

که چنین عقیده‌ای دارند برخی از مدارس غربی (بخوص فرانسه) را شاهد مثال می‌آورند که در آنها برنامه‌های رسمی آشکار آموزش دینی وجود ندارد ارزشهایی را به نوجوانان و جوانان بیاموزند که حاکی از جهت‌گیری معین دینی باشد.

اما واقعیت چیز دیگری است. در واقع، وقتی که به شاگردان آموزش دینی ندهید فرصت را، نه در اختیار شاگردان بلکه در اختیار رسانه‌های جمعی و آموزشهای غیر رسمی دیگر می‌گذارید. وقتی مدرسه و تعلیم و تربیت رسمی ارزشهای دینی را به شاگردان نیاموزد عملاً ارزشهای دیگری را جایگزین آن کرده است که ممکن است ارزشهای غیر دینی، یا حتی ارزشهای ضد دینی، باشد. تعلیم و تربیت نباید در هیچ مسأله تربیتی، آنهم مسأله‌ای به اهمیت دین و اخلاق، بی تفاوت بماند. بی تفاوت بودن به یک مسأله نیز آموزش معینی را به همراه دارد.

به هر حال، ما با انواع مختلفی از آموزش ارزشها رو به رو هستیم و اکثر روانشناسان تربیتی بر ضرورت آموختن ارزشهای اخلاقی و دینی در دوره نوجوانی و جوانی تأکید می‌کنند هر چند نظر آنان عموماً با نظر متولیان رسمی مذهبی در باره چگونگی آموزش دین و اخلاق الزاماً همانند نیست.

چگونگی آموزش ارزشهای اخلاقی و دینی به نوجوانان و جوانان در همه جای جهان، چه در کشورهای پیشرفته صنعتی و چه در کشورهای در حال توسعه صنعتی، موضوع بحثهای مهمی قرار گرفته است و ما نیز در کشور خود نیاز جدی داریم که آن را به گفتگوهای

اساسی و مبتنی بر یافته‌های عملی بکشانیم. بسیاری از پدر و مادرهایی که نگران بی‌اعتنایی یا کم‌اعتنایی نوجوانان و جوانان به ارزشهای معنوی هستند. پدر و مادرهای دیگری نیز هستند که چگونگی آموزشهای اخلاقی و دینی در مراکز آموزشی را نادرست یا همراه با خطاهای فاحش می‌دانند. مسلماً کسانی نیز هستند، خاصه متولیان آموزشهای اخلاقی و دینی در مراکز آموزشی رسمی که وضع موجود را نزدیک به وضع مطلوب تلقی می‌کنند و در مقابل انتقاداتی که از اهداف، محتوا و روشهای آموزشی آنان به عمل می‌آید به شدت ناراحت و برآشفته می‌شوند.

این نگرانیها و تفاوت دیدگاهها باعث می‌شود که با پرداختن به مسائل مهمتر آموزش اخلاقی و دینی، نگرش منجسم‌تر نسبت به موضوع به دست آوریم. سوالاتی که در مورد چگونگی آموختن ارزشهای اخلاقی و دینی باید به آنها پاسخ داده شود بسیار است که برخی موارد مهمتر را در اینجا بررسی می‌کنیم تا زمینه بهتری برای بحث آخر این مقاله که مربوط به رویکردهای آموزش اخلاقی و دینی است، فراهم آید.

آموزش پنهان یا ضمنی عبارت از فضای اخلاقی و دینی رایج در مرکز آموزشی است. آموزش پنهان یا ضمنی را هفتاد سال پیش جان دیوئی (۱۹۳۳) برای اولین بار مطرح کرد و اظهار داشت که جدا از برنامه‌های آشکار و رسمی آموزشی در مورد آموزش اخلاقی و دینی، هر محیط آموزشی مملو از برنامه‌های پنهان اخلاقی و دینی است که بر فضای آموزشی مسلط است. این فضا در مقررات محیط آموزشی و کلاس درس، در رفتار و

نگرشهای مدیر و معلم و سایر کارکنان مرکز، در طرز برخورد آنان با فعالیتهای فوق برنامه و در محتوای کتابهای درسی و سایر مواد آموزشی مشاهده می شود.

الگوهای اخلاقی و دینی که مدیر و معلمان و کارکنان مرکز آموزشی به شاگردان ارائه می کنند تأثیر عمیقی بر باورها و رفتارهای اخلاقی و دینی شاگردان به جای می گذارد که ممکن است از تأثیر آموزشهای رسمی و برنامه ریزی شده اخلاقی و دینی (مثلاً در مورد ارائه خوبی و بدی، شیوه برخورد با دیگران، فاصله حرف و عمل، ویژگیها و عمق رفتارهای دینی) به شاگردان بیشتر باشد.

نوع دیگری از آموزشهای اخلاقی و دینی که در شمار آموزشهای آشکار و برنامه ریزی شده به حساب می آید، آموزش مستقیم و آموزش غیر مستقیم دینی و اخلاقی است. آموزش مستقیم اخلاقی و دینی به معنای ادغام دروس دینی و اخلاقی در برنامه های رسمی مدرسه و تأکید بر ارزشها و ویژگیهای معین اخلاقی و دینی در احساس و اندیشه و رفتار و گفتار شاگردان است. آموزش غیر مستقیم اخلاقی و دینی، ارتباطهای مربیان با شاگردان در فعالیتهای فوق برنامه (یا حتی در برنامه های روزمره) برای تشویق شاگردان به گفتگو درباره باورها و ارزشهای اخلاقی و دینی خود و دیگران و کمک به آنان برای دستیابی به نگرشها و بروز رفتارهایی است که با ارزشهای اخلاقی و دینی آنان همخوانی داشته باشد.

در آموزش مستقیم اخلاقی و دینی، تدریس مفاهیم ویژه اخلاقی و دینی از طریق تعریف و توصیف آنها،

ارائه مثالهایی در هر مورد، بحث و گفتگوی شاگردان درباره آنها و نیز از طریق ایفای نقش صورت می‌گیرد و ممکن است به شاگردانی که فعالیت و موفقیت بیشتری دارند پاداشهای نیز داده شود. در این آموزشها می‌توان از مطالب و داستانها و قطعات و اشعار اخلاقی و دینی نیز استفاده کرد.

در آموزش مستقیم دین و اخلاق به شاگردان، فرض بر این است که این آموزش باعث بهبود خصوصیات دینی و اخلاقی در آنان می‌شود. به بیان دیگر، آنان یک «دانش پایه‌ای دینی و اخلاقی» به دست می‌آورند که ممکن است در رفتار آنان مؤثر واقع شود و مانع از اعمال غیر اخلاقی درباره خودشان یا سایرین گردد (لیکونا، ۱۹۹۱؛ و این و رایان، ۱۹۹۳؛ بنت، ۱۹۹۳؛ و دامون، ۱۹۹۵). براین اساس، اگر بخواهیم مشکلات احتمالی اخلاقی و دینی در بین نوجوانان و جوانان رفع شود، یکی از راههای این کار استفاده از آموزش مستقیم دینی و اخلاقی است که در آن آشکارا درباره مشکلات مذکور با نوجوانان و جوانان گفتگو می‌شود.

در آموزش غیر مستقیم اخلاقی و دینی که اکثر خانواده‌ها و بزرگسالان و حتی مراکز آموزشی نیز از آن استفاده می‌کنند، معمولاً دو روش به کار گرفته می‌شود، یکی توضیح و تشریح ارزشها و دیگری آموزش شناختهای اخلاقی و دینی.

روش توضیح و تشریح ارزشها یک شیوه غیر مستقیم آموزشی است که به شاگردان کمک می‌کند تا هدف از زندگی و ارزشهایی که می‌تواند زندگی بهتری را به همراه بیاورد بشناسند. در این روش، که بر فرآیند

ارزش گذاری تأکید دارد نه بر محتوای ارزشها، معمولاً شاگردان را، بصورت انفرادی یا در گروههای کوچک، با سؤالات و معماها (یا با بررسیهای موردی) مواجه می‌سازیم و در جریان پرسش و پاسخ و بحث و گفتگو به آنان کمک می‌کنیم تا ارزشهای مورد نظر خود را تعریف و توصیف کنند و به دریافت بهتری از ارزشهای اخلاقی و دینی مورد قبول خود نائل آیند.

در روش توضیح و تشریح ارزشها قصد آن نداریم که یک مجموعه معین از ارزشها را در ذهن نوجوانان جای دهیم، بلکه می‌خواهیم به آنان کمک کنیم تا بتوانند باورها و رفتار خود را به گونه اثباتی به هم مربوط سازند.

مثال زیر نمونه‌ای است برای برانگیختن گفتگو بین نوجوانان و جوانانی که در یک گروه کوچک گرد آمده‌اند و با مربی خود در باره مسائل مختلف صحبت می‌کنند. پس از آنکه مورد زیر به اطلاع مخاطبان رسید می‌توان از جنبه‌های گوناگون (تفکر و استدلال، احساسات و عواطف قضاوت تصمیم‌گیری، نوع ارتباطات در جریان گفتگوها و چگونگی انتقاد از دیدگاه‌های خود و تغییرات احتمالی لازم در هر مورد) در باره آن بحث و گفتگو کرد. در جریان جنگ تحمیلی، مینی بوسی که حامل راننده و نه مسافر بود به دلیل بمباران مستمر جاده توسط نیروهای دشمن نمی‌توانست مسیر خود را طی کند و به ناچار برای یک توقف شبانه به نزدیکترین پناهگاه صحرایی مراجعه کرد. متأسفانه در این پناهگاه جای کافی وجود نداشت و حداکثر می‌شد پنج یا شش نفر دیگر را در آن جای داد. مسؤل پناهگاه ناچار بود فقط شش نفر از آنها را به

داخل پناهگاه وارد کند و از بقیه بخواهد که در داخل مینی بوس و قدری دورتر از پناهگاه باقی بمانند. مشخصات مسافران و راننده به شرح زیر است. به نظر شما مسؤول پناهگاه به چه صورتی باید شش نفر از ده نفر مذکور را برای ورود به پناهگاه انتخاب می‌کرد؟

۱. یک زن جوان ۱۸ ساله که به علت هوش پایین خود نتوانسته بود بیش از چهار کلاس درس بخواند و بعداً ازدواج کرده و اکنون باردار بود.

۲. سربازی که تفنگی نیز با خود داشت و پس از درگیری شدید با همقطاران خود، از جبهه فرار کرده بود و اکنون به شهر خودش باز می‌گشت. او حتی حاضر نبود تفنگ خود را به مسؤول پناهگاه تحویل دهد.

۳. یک نفر روحانی ۲۶ ساله که مدت یک سال برای تبلیغات دینی و برانگیختن سربازان خودی در حمله علیه دشمن در میدانهای نبرد فعالیت کرده بود.

۴. یک خانم پزشک ۳۸ ساله که برای دور شدن از مناطق جنگی و رفع خطر از خود می‌خواست هر چه زودتر خودش را به شهر دیگری که فاصله زیادی با شهرهای جنگ زده داشت برساند. ۵- یک مرد چوپان ۷۲ ساله که بیمار بود و وضع جسمی بسیار بدی داشت و می‌خواست خود را به بیمارستانی که در شهر دیگری بود برساند.

۵. یک معلم جوان ۲۵ ساله که در روستایی در سی کیلومتری این پناهگاه به دانش‌آموزان دبستانی درس می‌داد و باید هر چه زودتر به محل کار خود می‌رفت.

۷. یک خانم ۴۰ ساله که سوابق اخلاقی خوبی نداشت و به نظر می‌رسید که معتاد هم هست.

۶. یک نفر نقاش تابلوهای رنگ و روغنی که حدود ۵۵

سال سنش بود و موهای ژولیده‌ای داشت.

۷. یک دانشجوی جوان ۲۲ ساله که در رشته حقوق درس می‌خواند و برای سر زدن به خانواده‌اش به شهری در آن نزدیکی سفر می‌کرد.

۸. راننده مینی بوس که ۴۵ سال سنش بود. همان خانمی که سابقه اخلاقی خوبی نداشت و معتاد بود ادعا می‌کرد که راننده مینی بوس مخفیانه با دشمن همکاری می‌کند.

هدف از این نمونه تمرینی آن نیست که قضاوتی در باره ارزشهای اخلاقی و دینی نوجوانان و جوانان مورد گفتگو، به عمل آوریم بلکه می‌خواهیم ارزشهای معینی را که موجب می‌شود از میان ده نفر فوق شش را انتخاب کنند به بحث بگذاریم تا نسبت به ارزشهای اخلاقی و دینی خود نگرش روشنتری به دست آورند.

روش آموزش شناختهای اخلاقی و دینی، یک روش غیر مستقیم آموزشی است که بر ارزشهایی چون محبت و درستکاری و عدالت و همکاری و برابری و اعتماد و اتکای به خود و آزادی و دموکراسی در قضاوت و رفتار تأکید دارد. در این روش توجه نوجوانان و جوانان به تفکر و استدلال پیشرفته‌تر در رعایت مصالح مربوط به خود در ارتباطات انسانی با سایر افراد جلب می‌شود.

این روش، بر خلاف توضیح و تشریح ارزشها که فارغ از قضاوتها ارزشی و فقط متوجه کشف ارزشهای اخلاقی و دینی مورد قبول فرد بود، بر ارزشهای معینی چون درستکاری و عدالت و غیره مبتنی است و به نوجوان یا جوان کمک می‌کند که شناختها و استدلال و قضاوت خود را بر اساس هنجارهای اخلاقی و دینی معین قرار دهد.

مثلاً در تئوری رشد هفت مرحله‌ای اخلاقی و دینی که قبلاً طرح کردیم، هر سطح بالاتر رشد عنوان هنجار متعالی‌تری از رشد اخلاقی و دینی، با استفاده از نظریه آموزش در منطقه مجاور رشد هر فرد، به وی کمک کنیم تا سطح رشد خود را ارتقا دهد. فضای محیط آموزشی نیز می‌تواند با ایجاد شرایطی که قدری بالاتر از سطح متوسط اخلاقی و دینی نوجوانان یا جوانان آن مرکز باشد شاگردان خود را به درجات بالاتری برساند و هنگامی که آنان به سطح برتری رسیدند مجدداً فضای اخلاقی و دینی پیشرفته‌تری را ایجاد کند تا امکان رشد بیشتری را برایشان فراهم آورد.

روش آموزش غیرمستقیم شناختهای اخلاقی و دینی در منطقه مجاور رشد نوجوانان و جوانان به شکل‌های گوناگونی قابل اجرا است. روش بحث و گفتگو درباره معماهای اخلاقی و دینی، روش بازنگری و بازپروری خصوصیات اخلاقی و دینی، روش افزایش حساسیتهای اخلاقی و دینی در جریان ارتباطهای رودر رو بین نوجوانان و جوانانی که زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی گوناگونی دارند و روش درگیر کردن نوجوانان و جوانان در فعالیتهای اجتماعی و محلی به منظور گسترش انگیزه‌ها و رشد ارتباطگیری با دیگران، می‌تواند برای رسیدن به رشد بالاتر اخلاقی و دینی نوجوانان و جوانان کمک بزرگی باشد.

آموزش اخلاقی و دینی باید، همانند هر نوع آموزش دیگری، بر مجموعه‌ای از اصول تعلیم و تربیت متکی باشد تا به نتیجه برسد. اصول شناخته شده کلاسیک تعلیم و تربیت (اصل کمال، حریت، سندیت، فعالیت،

فردیت، اجتماع، و تناسب وضع و عمل) نیز در این آموزشها همچنان دارای اهمیت است. برخی از روان شناسان در سالهای اخیر کوشیده‌اند اصول تازه‌ای را در آموزش اخلاقی و دینی مطرح سازند. مثلاً ویلیام دامون (۱۹۸۸، ۱۹۹۵) معتقد است که این آموزشها باید بر اساس یافته‌های دقیق علمی درباره طبیعت نوجوانان و جوانان و سطح رشد اخلاقی و دینی آنان ارائه شود. دامون شش اصل اساسی را در برنامه‌های آموزش اخلاقی و دینی پیشنهاد می‌کند:

۱. رشد آگاهی اخلاقی نوجوانان و جوانان در جریان تجارب آنان با محیط طبیعی زندگی اجتماعی - فرهنگی خود آنان شکل می‌گیرد. بنابراین، برای بهبود بخشیدن به امور اخلاقی (نظیر عدالت و شجاعت و مروت و صداقت و مسؤولیت و مهربانی و اطاعت) در آنان باید از راهنمایی و ارشاد و تشویق و ترغیب استفاده کرد و به شیوه‌های تنبیهی و اعمال قدرت نیازی نیست.

۲. آگاهی اخلاقی نوجوانان و جوانان بر اساس واکنشهای عاطفی طبیعی آنها در جریان مشاهدات و برخورد با واقعه‌ها شکل می‌گیرد. برخی از این واکنشهای عاطفی، مثلاً احساس همدردی، باعث تقویت احساس رفتار نوع دوستانه و دلسوزی نسبت به دیگران می‌شود. عواطف دیگری چون شرم، احساس تقصیر و ترس باعث تقویت رفتار اطاعت‌آمیز و پذیرش قوانین می‌شود. احساس تعلق کودکان و نوجوانان به والدین نیز باعث ایجاد پایه‌های عاطفی رشد احترام به مراجع قدرت می‌گردد.

۳. تعامل نوجوانان با والدین و مربیان و سایر بزرگسالان موجب آشنا شدن نوجوانان با هنجارها و قوانین اجتماعی می‌شود و آگاهی و احترام به نظم اجتماعی، اصول سازمانی و قدرت قانونی را ایجاد می‌کند. والدین و بزرگسالانی که رابطهٔ سنجیده و همراه با ابهت با نوجوانان دارند و بده بستان کلامی میان آنان جریان دارد و دست به تنبیه نوجوانان دراز نمی‌کنند، ثمربخشیدن تأثیر را در رشد قضاوت و رفتار اخلاقی آنان به جای می‌گذارند.

۴. روابط با همسالان باعث آشنایی نوجوانان با هنجارهای تعامل مستقیم و با هنجارهای مشارکت و همکاری و انصاف می‌گردد. در جریان ارتباط با همسالان است که نوجوانان با هنجارهای رفتار دو جانبه، برابری، رعایت دیگران آشنا می‌شوند و این امر باعث تقویت احساس فداکاری در آنان می‌گردد.

۵. گستردگی و تنوع بیش از حد و تجارب اجتماعی می‌تواند باعث تفاوتها اساسی در استدلال اخلاقی گروه‌های مختلف نوجوانان بشود. مثلاً همان طور که تفاوت تجارب و نقشهای پسران و دختران باعث تفاوت در رفتارهای اخلاقی آنان می‌شود نوجوانان هر یک از این دو جنس نیز اگر با تجارب گستردهٔ متنوعی سر و کار داشته باشند قضاوتها و رفتارهای اخلاقی متفاوتی نیز پیدا خواهند کرد.

۶. رشد اخلاقی در مدرسه تابع همان فرآیندهای اجتماعی و شناختی است که در سایر شرایط ملاحظه می‌شود. یعنی از طریق مشارکت در روابط انسانی است که نوجوانان، اخلاقی را می‌آموزند. به بیان دیگر، اخلاق

نوجوانان را نمی‌توان با تدریس درس اخلاق به آنان آموزش داد. آنان رفتارهای اخلاقی خود را از نوع ارتباطاتی که با والدین و بزرگسالان و همسالان خود دارند می‌آموزند. بنابراین، خوشبینی درباره نتایج دروس اخلاقی که به نوجوانان و جوانان داده می‌شود موردی ندارد زیرا آنان عموماً به منظور انجام وظیفه و به صورت موجوداتی منفعل و یا مجبور در این گونه کلاسهای درسی حاضر می‌شوند.

علاوه بر این، کیفیت تعامل اجتماعی با دیگران و پیامهای اخلاقی که در این ارتباطها به نوجوانان و جوانان داده می‌شود بسیار قویتر از آموزشهای مستقیم اخلاقی است که معلم یا استاد در کلاس درس ارائه می‌کند. اگر خواهان آن هستیم که نوجوانان به اخلاق حسنه انسانی و به صفات محبت و همدردی و انصاف و عدالت و شجاعت و آزادی و با روحیه تعاون و انسان دوستی آراسته باشند راهی جز این نیست که آنان چنین اخلاقی را در جریان تجارب طبیعی زندگی خود و در ارتباط با والدین و بزرگسالان و همسالان آراسته به به این صفات بیاموزند.

برای آنکه معلمان و والدین سهم مثبتی در رشد اخلاقی و دینی نوجوانان و جوانان داشته باشند باید روابط محترمانه‌ای را با آنان ایجاد کنند. نوجوانان و جوانان نیاز به راهنمایی دارند و این راهنمایی باید در جریان یک ارتباط متقابل محترمانه به آنان ارائه شود. رها کردن آنان به حال خود آموزشهای مستقیم تأثیر مثبت قابل ذکری بر رفتار آنان ندارد، زیرا رفتار اخلاقی فقط حاصل آموزشهای شناختی نیست.

به بیان دیگر، رشد اخلاقی و دینی نه فقط ناشی از تواناییهای فکری بلکه همچنین حاصل چگونگی روابط با والدین و مربیان و معلمان و همسالان و نوع ارزشهای اجتماعی - فرهنگی و عواطفی است که در این ارتباطها با نوجوانان و جوانان مبادله می‌شود. ترکیب پویای تمام این ویژگیهای انگیزشی و شناختی و عاطفی و اجتماعی فرهنگی سبب می‌شود وی پذیرای رفتار اخلاقی باشد، هم به ارزشهای اخلاقی اولویت بدهد و هم به خداوند و جاودانگی خیر و فضیلت و ارزش انسانی خود و دیگران ایمان داشته باشد. فردی که چنین خصوصیات و منشی دارد در برخورد با مسائل براساس تکانشهای احساسی و مکانیسمهای دفاعی عمل نخواهد کرد، بلکه با کنترلی که بر خود دارد به اصول اخلاقی و ارزشهای انسانی وفادار می‌ماند.

تربیت چنین افرادی در خانواده‌های سالم، در جریان آموزشهای مبتنی بر یافته‌های علم روان‌شناسی تربیتی در پرورش اخلاقی و ارزشی و دینی و در جامعه‌ای که روی هم رفته برخوردار از سلامت مناسبات انسانی باشد امکان‌پذیر است. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، به دلیل غلبه مادی‌گرایی و منفعت‌پرستی و خودخواهی نابخردانه بر روحیه و رفتار بسیاری از مردم، بیش از هر زمان دیگر نیازمند تربیت اخلاقی و ارزشی و دینی است. نوجوانان و جوانان ما که بیش از همه در معرض خطر فقر و غفلت از ارزشهای انسانی و کم‌رشدی دینی هستند باید در اولویت مطالعات روان‌شناسی رشد اخلاقی و ارزشی و دینی قرار گیرند و از بیشترین کمکهای سازمان یافته علمی و انسانی برخوردار شوند.

فهرست منابع

- Acoc, A. c., & Bengton, V.L.(1980).Socialization and attribution processes:Active versus perceived similarity among parents and youth.Journal of Marriage and the Family,42,501-515.
- Bachman,J.G.,Johnston, L.D.,& O'Malley,P.M.(1994). Monitoring the future: Questionnaire responses from the nation's high school seniors, 1994.Ann Arbor: Institute for Social Research, University of Michigan.
- Clark,C.A.,& Worthington, EV.,Jr.(1987).family variables affecting the transmission of religious values from parents to adolescents: A review. Family perspectives, 21,1-21.
- Clark, C.A., Worthington, E.L.,& Danser, D.B.(1988).The transmission of religious,E.L.,Jr.,& Danser, D.B.(1988).The transmission of religious beliefs and practices from parents to first born early adolescent sons. Journal of Marriage and the family, 50,463-472.
- Clark C.M.(1992) Deviant adolescence subcultures: Assessment strategies and clinical interventions. Adolescence, 27,283-293.
- Damon,W.(1988).The moral child. New York: free press.
- Damon, W.(1995).Greater expectations. New York:free press.
- Damphousse,K.R.,& Crouch, B.M.(1992). Did the devil make them do it? An examination of the etiology of Sstanism among juvenile delinquents. Youth and Society, 24, 204-227.
- Debesse, M.(1956).Les etapes de L'Education, 2e ed, coll. Nouvelle Encyclopedic pedagogique, Paris, Puf.
- Dewey, J.(1933) How we think: A restatement of the relation of reflective thinking to the educative process. Lexington, MA:D.C.Heath

- Elkind, D.(1978). The child's reality: Three developmental themes. Hillsdale, NJ:Erlbaum.
- ELLis,L.,& Wagemann, B.M.(1993).The religiosity of mothers and their offspring as relateto to the offspring's sex and sexual orientation *Adolescence*,28,227-234
- Erikson,E,H.(1969). Gandhi's truth. New York: W. W. Norton.
- farel,A.(1982).Early adolescence and religion: A status study. Carrboro, NC:Center for Early Adolescence.
- Fowler, J.W.(1981).Stages of faith: The psychology of human development and the quest forfaith. New York: HarperCollins.
- Galanter, M.(1989).Cults: Faith,healing, and coercion. New York: Oxford University Press.
- Gallup,G.W.,& Bezilla,R.(1992).The religious life of young Americans. Princeton, NJ:Gallup Institute.
- Goldman,R.(1964).Religious thinking from childhood to adolescence. London: Routledge & Kegan Paul.
- Hoge,D.R.,& DuZuleta, E.(1988).Salience as a condition for various social consequences of religious commitment. *Journal of the Scientific Study of Religion*,24,21-38.
- Kohlberg,L.(1958).The development of modes of moral thinking and choice in the years 10 to 16.Unpublished doctoral dissertation, university of Chicago.
- Kohlberg, L.(1964).Stage and sequence: The cognitive-developmental approach to socialization theory and research. Chicago: Rand McNally.
- Kohlberg,L.(1976). Moral stages and moralization:The cognitive-developmental approach. In T.Lickona(Ed.),*Moral development and behavior*.New York: Holt, Rinehart & Winston.
- Kohlberg,L.(1981). The philosophy of moral development. New York:Harper & Row.
- Kohlberg, L.(1986).A current statement on some theoretical issues. In S.Modgil &

- C.Modgil(Eds.),Lawrence Kohlberg. Philadelphia:Falmer.
- Levine, S.V.(1984). Radical departures. *Psychology Today*,August,pp.18-27.
- Marshall, S.,Adams,G.R.,Ryan,B.A.,& Keating, L.J.(1994). Parental influences on adolescent empathy.Paper presented at the meeting of the Society for Research on Adolescence, San Diego.
- McLaughlin,C.S.,Chen,C.,Greenberger,E.,& Biermeier,C.(1997). Family,peer,and individual correlates of sexual experience among Caucasian and Asian American late adolescents. *Journal of Research on Adolescence*,7,33-54.
- Mussen.P.H.,Conger.J.J.,Kagan,J.,& Huston, A.(1990).*Child Development and personality (7 th ed.)*.New York:Harper & Row.
- Nelson,H.M.,Potvin,R.H.,& Shields,J.(1977).*The religion of children*. Washington,DC:U.S.Catholic Conference.
- Oser,F.,& Gmunder,P.(1991).*Religious judgment:A developmental perspective*. Birmingham,AL: Religious Education Press.
- Ozorak,E.W.(1986).The development of religious beliefs and commitments in adolescence. Paper presented at the meeting of the American Psychological Association, Washington,DC.
- Paloutzian,R.F.(1996).*Invitation to the psychology of religion(2nd ed.)*. Needham Heights,MA:Allyn & Bacon.
- Paloutzian,R.F.,& Santrock,J.W.,(1997).The psychology of religion.In J.W.Santrock,*Psychology(5th ed.)*.Madison, WI:Brown & Benchmark.
- Piaget,J(1962).*Play,dreams,and imitation*. New York: W. W. Norton.
- Potvin, R.H.,Hoge, D.R.,& Nelsen, H.M.(1976).*Religion and American youth: With emphasis on Catholic adolescents and young adults*. Washington, DC:Catholic Conference.
- Rest,J.R.(1986).*Moral development: Advances in theory and research*. New York: Praeger.

- Singer, M.T. (1992). Cults. In S.B. Friedman, M. Fisher, & S.K. Schonberg (Eds.), *Comprehensive adolescent health care* (pp. 699-703). St. Louis: Quality Medical Publishing.
- Spilka, B. (1991). Cults and adolescence. In R.M. Lerner, A.C. Petersen, & J. Brook-Gunn (Eds.), *Encyclopedia of adolescence* (Vol. 1). New York: Garland.
- Swope, G. W. (1980). Kids and cults: Who joins and why? *Media and Methods*, 16, 18-21.
- Thorton, A., & Camburn, D. (1989). Religious participation and sexual behavior and attitudes. *Journal of Marriage and the Family*, 49, 117-128.
- Wright, S.A., & Piper, E.S. (1986). Familial factors related to youth leaving or remaining in deviant religious groups. *Journal of Marriage and the Family*, 48, 15-25.
- Yankelovich, D. (1981). Familial factors related to youth leaving or remaining in deviant religious groups. *Journal of Marriage and the Family*, 48, 15-25.
- Yankelovich, D. (1981). *New rules: Searching for fulfillment in a world turned upside down*. New York: Random House.
- Zern, D.S. (1989). Some connections between increasing religiousness and academic accomplishment in a college population. *Adolescence*, 24, 141-153.